



تصحیح و تحقیق:
دکتر سید مهدی طباطبائی
«عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی»
علیرضا قزوه

سرشناسه: بیدل دهلوی، عبدالقادر بن عبدالخالق، ۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ ق.
 عنوان و نام پدیدآور: تصحیح انتقادی غزلیات بیدل بر اساس دیرین‌ترین و
 باویری‌ترین دست‌نویس‌ها / تصحیح و تحقیق سیدمهدی طباطبایی، علیرضا قزوئه،
 مشخصات نشر: تهران: شهرستان ادب، ۱۳۹۲ -
 مشخصات ظاهری: ج ۳: نمونه.
 شابک: دوره - ۶۸۸۹-۲۹-۰۰-۶۸۸۹-۲۰-۶؛ ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۸۹-۲۰-۶؛ ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۸۹-۲۰-۶
 وضعیت فهرست‌نویسی: فہیا
 یادداشت: کتابخانه.
 موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۱ ق.
 موضوع: بیدل دهلوی، عبدالقادر بن عبدالخالق، ۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ ق.
 شناسه افزوده: طباطبائی، سیدمهدی. ۱۳۵۲ - مصحح
 شناسه افزوده: قزوئه، علیرضا. ۱۳۴۲ - مصحح
 رده بندی کنگره: ب ۶۱۶۱۳۲ / PIR۶۱۱
 رده بندی دیویی: ۸۵ / ۸۵۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۴-۲۴۱۸

تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از سه‌راه طالقانی، روبه‌روی سینما
 شهرستان ادب، طبقه ۴، انتشارات شهرستان ادب
 تلفن: ۷۷۵۱۷۸۳۰
 وبسایت: www.shahrestanadab.com



تصحیح انتقادی

غزلیات بیدل

جلد نخست

بر اساس دیرین‌ترین و باویری‌ترین دست‌نویس‌ها

تصحیح و تحقیق: سیدمهدی طباطبایی، علیرضا قزوئه

چاپ اول: بهار ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: ستاره سبز

صحافی: علی

قیمت: ۴۸۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۸۹-۲۰-۶

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۸۹-۲۹-۰۰

نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.



۰۰۷	فهرست اشعار
۰۳۳	نگاهی به سبک هندی
۰۳۹	سرگذشت، شاعری و دنیانگری عبدالقادر بیدل
۰۹۱	آثار بیدل
۰۹۹	ضرورت تصحیح انتقادی
۱۱۵	معرفی نسخه‌ها
۱۲۹	شیوه تصحیح
۱۳۹	سخن آخر و قدردانی
۱۴۱	دیباچه بیدل بر کلیات
۱۵۱	متن غزلیات

فهرست اشعار

قافیه الف

- (۱) به اوج کبریا، کن ای جز است راه آنجا
- (۲) نیستی پیشه کن، ای غافل پند بر آ
- (۳) یک آه سرد، نیم شبی از خمار بر آ
- (۴) فرصتی داری ز گرد اضطراب بر آ
- (۵) با دل آسوده از تشویش این آن
- (۶) شور جنون در قفسی، با همه بیخانه بر آ
- (۷) ستم است اگر هوست کشد که به گشت سمن و سمن در آ
- (۸) چو شمع یک مژه وا کن، ز پرده مست برون آ
- (۹) چه کدخدایی است ای ستمکش، جنون کن از درد برون آ
- (۱۰) از نام اگر نگذری، از ننگ برون آ
- (۱۱) ای مرده تکلف، از کیف و کم برون آ
- (۱۲) از این هوسکده با آرزو بجنگ و برون آ
- (۱۳) آینه بر خاک زد صنع یکتا
- (۱۴) کردهام باز به آن گریه سودا، سودا
- (۱۵) داغم از سودای خام و غفلت وهم رسا
- (۱۶) ای خیال قامت آه ضعیفان را عصا
- (۱۷) اگر به گلشن ز ناز گردد قد بلند تو جلوه فرما
- (۱۸) جولان ما فسرد به زنجیر خواب پا
- (۱۹) خط جبین ماست هماغوش نقش پا
- (۲۰) روزی که زد به خواب شعورم ایاغ پا
- (۲۱) آخر ز فقر بر سر دنیا زدیم پا
- (۲۲) به دعوت هم کسی کس را نمی گوید بیا اینجا
- (۲۳) پل و زورق نمی خواهد محیط کبریا اینجا

غزلیات بیدل

- ۲۴) آبیاری چمن رنگ، سراب است اینجا
- ۲۵) صبح پیری اثر قطع امید است اینجا
- ۲۶) جوش اشکیم، شکست آینه‌دار است اینجا
- ۲۷) جام امید، نظرگاهِ خمار است اینجا
- ۲۸) در خموشی همه صلح است، چه جنگ است اینجا
- ۲۹) نه طرح باغ و نه گلشن فکنده‌اند اینجا
- ۳۰) کسی در بند غفلت مانده‌ای چون من ندید اینجا
- ۳۱) به مهر مادر گیتی مکش رنج امید اینجا
- ۳۲) دریای خیالیم، نمی‌نیست در اینجا
- ۳۳) شب وصل است و نبود آرزو را دسترس اینجا
- ۳۴) چون غنچه همان به که بدزدی نفس اینجا
- ۳۵) در محفل ما و منم، محو صفیر هر صدا
- ۳۶) در این آشیان غیر از پر عنقا نشد پیدا
- ۳۷) چه آسان است گرد غیر از این محفل شود پیدا
- ۳۸) کبر الوان همه زین بساط آسان شود پیدا
- ۳۹) کو بقا در نفقات گداز مکرر پیدا
- ۴۰) چه ظلمت است آن که کرد غفلت به چشم یاران ز نور پیدا
- ۴۱) نشد در این درگاه دست به فهم چندین رساله پیدا
- ۴۲) بر آن سرم که ز دامن بر کش پا را
- ۴۳) نزدیک پرده فانوس دیر سمع پا را
- ۴۴) نگاه وحشی لیلی چه افسوس سرد سحر را
- ۴۵) دو روزی فرصت آموزد درود مصطفی ما را
- ۴۶) خط آوردی و نوشتی برات مطلب ما را
- ۴۷) نفس آشفته می‌دارد چو گل جمعیت ما را
- ۴۸) ز بزم وصل خواهش‌های بی‌جا می‌برد ما را
- ۴۹) به خاک تیره آخر خودسری‌ها می‌برد ما را
- ۵۰) جنون کی قدردان کوه و هامون می‌کند ما را
- ۵۱) پریشان‌نسخه کرد اجزای مزگان تر ما را
- ۵۲) حسابی نیست با وحشت، جنون کامل ما را
- ۵۳) سری نبود به وحشت ز بزم جستن ما را
- ۵۴) محبت بس که پُر کرد از وفا، جان و تن ما را
- ۵۵) نشانند بر مژه اشک ز هم گسسته ما را
- ۵۶) مکن سراغ غبار ز پا نشسته ما را
- ۵۷) خدا چو شمع دهد جرأت آب دیده ما را
- ۵۸) نقاب عارض گلجوش کرده‌ای ما را
- ۵۹) جز پیش ما مخوانید افسانه فنا را
- ۶۰) کسی چه شکر کند دولت تمنّا را

- (۶۱) به رنگ غنچه سودای خطت پیچید دل‌ها را
 (۶۲) شرر تمهید سازد مطلب ما داستان‌ها را
 (۶۳) در این وادی چه سان آرام باشد کاروان‌ها را
 (۶۴) گذشت از چرخ و نگرift آبله تخم ثریا را
 (۶۵) گذشتگان که هوس دیده‌اند دنیا را
 (۶۶) فال حباب زن، بشمر موج و آب را
 (۶۷) حسنی است بر رخسار رقم مشک ناب را
 (۶۸) هرزه بر گردون رساندی وهم بود و هست را
 (۶۹) بیا تازی کنیم اندوه فردای قیامت را
 (۷۰) خلسه‌ها را تو تپیدن کند آغاز چرا
 (۷۱) غفلت می‌نشانی در ریاض دل چرا
 (۷۲) پرتو آهیم جبین گل نکرد ای دل چرا
 (۷۳) به خیال آن عالم جبین، ز فغان علم نزدی چرا
 (۷۴) ای غبار از صبح نفس آینه پردازی چرا
 (۷۵) فشانند محسن نان گل چه رنگ به صحرا
 (۷۶) حیف کز افلاس بوم می‌فرماند مرد را
 (۷۷) به شبی صبح اینی بستاند جوش غبار خود را
 (۷۸) نمی‌دزدد کس از لذات هاشم ثریا خود را
 (۷۹) ای آب رخ از خاک درت دیده‌ای چرا
 (۸۰) آنجا که فشارد مژده تر در دریا
 (۸۱) شوق اگر بی‌پرده سازد حسرت مسرور را
 (۸۲) عشق اگر در جلوه آرد پرتو مقدور را
 (۸۳) پاس کار خود نباشد صاحب تدبیر را
 (۸۴) گر کماندار خیالت در زه آرد تیر را
 (۸۵) ز آهم مجوید تاثیر را
 (۸۶) تا به کی در پرده دارم آه بی‌تاثیر را
 (۸۷) گر کنی با موج خونم هم‌زمان شمشیر را
 (۸۸) هر کجا تسلیم بندد بر میان شمشیر را
 (۸۹) هستی به تپش رفت و اثر نیست نفس را
 (۹۰) لب جویی که از عکس تو پردازی است آبش را
 (۹۱) نباشد گر کمند موج تردستی حجابش را
 (۹۲) مکش ای آفتاب از فکر زر بر پشت آتش
 (۹۳) کی جزا می‌رسد از اهل حیا سرکش را
 (۹۴) چه امکان است فردا عرض شوخی ناتوانش را
 (۹۵) به یاد آرد دل بی‌تاب اگر نقش میانش را
 (۹۶) گر دمی بوس گفت گردد میسر تیغ را
 (۹۷) جوش زخم داد سر در صبح محشر تیغ را



غزلیات بیدل

- ۹۸ عشق هرجا شوید از دل‌ها غبار زنگ را
 ۹۹ گر کنم با این سر پر شور بالین سنگ را
 ۱۰۰ سادگی باغی است طبع عافیت آهنگ را
 ۱۰۱ بر طاق نه تیختر جاه و جلال را
 ۱۰۲ اگر حیرت به این رنگ است دست و تیغ قاتل را
 ۱۰۳ به تردستی وزن ساقی غنیمت دار قلقل را
 ۱۰۴ به گلشن گر برافشانند ز روی ناز کاکل را
 ۱۰۵ بهاراندیشه صد رنگ عشرت کرد بسمل را
 ۱۰۶ بوی وصلت گر بیالاند دل ناکام را
 ۱۰۷ کی بود سیری ز ناز آن نرگس خودکام را
 ۱۰۸ در طلب تا چند ریزی آبروی گام را
 ۱۰۹ غم طرب جوش کرده است مرا
 ۱۱۰ نبینم بی عصا امداد طاق، پیکر خم را
 ۱۱۱ شوره جور تو نگشاید دهان زخم را
 ۱۱۲ بیست و نه راه تو چون خاشاک بردارد مرا
 ۱۱۳ زین و جزی که دم شرمنده می‌گیرد مرا
 ۱۱۴ عبرتی که تا از این هذیان به هم دوزد مرا
 ۱۱۵ گر یک نقش بین منی نقش قدم را
 ۱۱۶ چو تخم اشک کدو سرشته‌اند مرا
 ۱۱۷ کافرم گر مخمل و زیناب با مرا
 ۱۱۸ تبسم ریز لعلش گر نشانه بر لب‌هایم را
 ۱۱۹ خیال قرب، غفلت دوری از من است حرم را
 ۱۲۰ ای چشم تو مهمیز جنون، وحشت برم را
 ۱۲۱ به تازگی نکشد عافیت دماغ مرا
 ۱۲۲ بس که دارد ناتوانی نبض احوال مرا
 ۱۲۳ زخم دل چندین زبان داده است پیغام مرا
 ۱۲۴ قاصد به حیرت کن ادا، تمهید پیغام مرا
 ۱۲۵ بس که چون گل پرده‌ها بر پرده شد سامان مرا
 ۱۲۶ رخصت نظاره‌ای گر می‌دهد جانان مرا
 ۱۲۷ سوار برق عمرم، نیست برگشتن عنانم را
 ۱۲۸ گداز گوهر دل، باده ناب است شبنم را
 ۱۲۹ بس که وحشت کرده است آزاد، مجنون مرا
 ۱۳۰ وهم راحت صید الفت کرد مجنون مرا
 ۱۳۱ دام یک عالم تعلق گشت حیرانی مرا
 ۱۳۲ داغ عشقم، نیست الفت با تن آسانی مرا
 ۱۳۳ شدی پیر و همان در بند غفلت می‌کنی جان را
 ۱۳۴ حیف است کشد سعی دگر باده‌کشان را

- (۱۳۵) عبث تعلیم آگاهی مکن افسرده طبعان را
 (۱۳۶) الهی پاره تمکینی رم وحشی نگاهان را
 (۱۳۷) هر چند گرانی بود اسباب جهان را
 (۱۳۸) هوس مشتاق رسوایی مکن سودای پنهان را
 (۱۳۹) به عجزی که داری قوی کن میان را
 (۱۴۰) نظر بر کجروان از راستان بیش است گردون را
 (۱۴۱) چنان پیچید طوفان سرشکم کود و هامون را
 (۱۴۲) نمی دانم چه تنگی درهم افشرد آه مجنون را
 (۱۴۳) به سه سنگین نکند شوخی چشم او را
 (۱۴۴) اگر اندیشه کند طرز نگاه او را
 (۱۴۵) به گلشنی که دهم عرضه شوخی او را
 (۱۴۶) حسنم آینه داند روی تابان تو را
 (۱۴۷) کردم سروی حسرت سرو موزون تو را
 (۱۴۸) گدازم سبزه دلایل است جست وجوی تو را
 (۱۴۹) به حیرت آید بر ختند روی تو را
 (۱۵۰) مکن ز شانه بوی آن در گیسو را
 (۱۵۱) مغنم گیرید دامن دانه آه را
 (۱۵۲) بدزد گردن بی مغز بر فراخ را
 (۱۵۳) نیست پاک از برقی آفت دل افشسته را
 (۱۵۴) عقبه ای دیگر نباشد روح از تن رسته را
 (۱۵۵) کو دماغ جهد، تن در خاکساری داده را
 (۱۵۶) قید هستی نیست مانع خاطر آزاده را
 (۱۵۷) گل بر رخت گشود نقاب کشیده را
 (۱۵۸) نیست با مژگان تعلق، اشک وحشت پیشه را
 (۱۵۹) کردم رقم به کلک نفس، مد ناله را
 (۱۶۰) از سپند ما که می یابد سراغ ناله را
 (۱۶۱) بیا که جام مروت دهیم حوصله را
 (۱۶۲) ساختم قانع دل از عافیت بیگانه را
 (۱۶۳) با بد و نیک است یکرنگی هوس آینه را
 (۱۶۴) نیست با حسنت مجال گفت و گو آینه را
 (۱۶۵) جلوه او داد فرمان نگاه آینه را
 (۱۶۶) ندیدم مهربان دل های از انصاف خالی را
 (۱۶۷) مال کار نقصان هاست هر صاحب کمالی را
 (۱۶۸) گه از موی میان شهرت دهد نازک خیالی را
 (۱۶۹) هر کجا نسخه کنند آن خط ریحانی را
 (۱۷۰) به هستی انقطاعی نیست از سر سرگرانی را
 (۱۷۱) فسون جاه عذر لنگ سازد پرفشانی را

غزلیات بیدل

- (۱۷۲) عیش داند دل سرگشته پریشانی را
(۱۷۳) نباشد یاد اسبابِ طرب وحشت‌گزینی را
(۱۷۴) ربود از بس خیالِ ساعد او هوش ماهی را
(۱۷۵) اثر دور است ازین یاران حقوق آشنایی را
(۱۷۶) کو ذوقِ نگاهی که به هنگام تماشا
(۱۷۷) در این محفل که دارد شام «بربند» و سحر «بگشا»
(۱۷۸) نرسیدی به فهم خود، ره عزم دگر گشا
(۱۷۹) اگر مردی در تسلیم زن، راه طلب مگشا
(۱۸۰) پیش توانگر منشان پهلوی لاغر مگشا
(۱۸۱) در بی‌زری ز جبهه اخلاق چین گشا
(۱۸۲) تجدید سحرکاری است در جلوه‌زار عنقا
(۱۸۳) کرده جزو لایتجزی کتاب ما
(۱۸۴) ما پیش سازیم، مه‌رس از ادب ما
(۱۸۵) آن سری گویند شب خندید بر فریاد ما
(۱۸۶) طریقی که حک داد، تکرار بی‌حد ما
(۱۸۷) بحر بی‌پایه به دل از اشک غم‌پرورد ما
(۱۸۸) حیرت کسی است در طبع نگه‌پرورد ما
(۱۸۹) ز گفت‌وگو صد صد صفت به بند ما
(۱۹۰) بی‌نمری حصار شد در این امید ما
(۱۹۱) آخر به لوح آینه‌ای ما
(۱۹۲) همه عمر با تو قدح زدیم، بر رنج خمار ما
(۱۹۳) سبزه آهنگی ندارد خارج ز ما
(۱۹۴) چون سرو کلفتی چند پیچیده‌اند ما
(۱۹۵) نیست خاکستر ما شعله‌صفت بستر ما
(۱۹۶) لغزشی خورده ز پا تا سر ما
(۱۹۷) نغمه‌رنگ افتاده نقش بی‌نشان تأثیر ما
(۱۹۸) رنگ شوخی نیست در طبع ادب‌تخمیر ما
(۱۹۹) چه ممکن است که راحت سری بر آورد از ما
(۲۰۰) هر جا روی ای ناله سلامی ببر از ما
(۲۰۱) چون صبح مجو طاقت آزار کس از ما
(۲۰۲) عریان گذشت ازین چمن امید و یاس ما
(۲۰۳) دل می‌تپد و نیست کسی دادرس ما
(۲۰۴) این قدر نقشی که گل کرد از نهان و فاش ما
(۲۰۵) ای قیامت صبح خیز لعل خندان شما
(۲۰۶) ای جگرها داغدار شوق پیکان شما
(۲۰۷) ز فسانه لب خامش که رسید مزده به گوش ما
(۲۰۸) افتاده زندگی به کمین هلاک ما

- (۲۰۹) به خیال چشم که می زند قدح جنون دل تنگ ما
 (۲۱۰) سلسله شوق کیست سرخط آهنگ ما
 (۲۱۱) هم آبله، هم چشم پر آب است دل ما
 (۲۱۲) آینه چندین تب و تاب است دل ما
 (۲۱۳) نشود جاه و حشم، شهرت خام دل ما
 (۲۱۴) با سحر ربطی ندارد شام ما
 (۲۱۵) میسند جز به رهین تغافل پیام ما
 (۲۱۶) همچو عنقا بی نیاز عرض ایجادیم ما
 (۲۱۷) آنکه نذر درگاه آوردیم ما
 (۲۱۸) سری است گرد گردش رنگ خودیم ما
 (۲۱۹) بس که از ساز ضعیفی ها خبر داریم ما
 (۲۲۰) تا در این گلزار چون شبیم گذر داریم ما
 (۲۲۱) حسرت دیدار سامان سفر داریم ما
 (۲۲۲) صورت و ساقی به هستی متهم داریم ما
 (۲۲۳) عمری است تا دیدن تر می کشیم ما
 (۲۲۴) طرح قیامتی را چو می کشیم ما
 (۲۲۵) حیرتیم اما به وسعت سماغ شیم ما
 (۲۲۶) چون نگاه از بس به شوق برده می هوشیم ما
 (۲۲۷) از حادث آفرینی طبع سفر ما
 (۲۲۸) زین گلستان درس دیدار که می خواند ما
 (۲۲۹) با همه افسردگی، مفت تماشا مییم ما
 (۲۳۰) نبود به غیر نام تو ذکر زبان ما
 (۲۳۱) چون شمع از آتشی که وفا زد به جان ما
 (۲۳۲) غیر وحدت برتابد همت عرفان ما
 (۲۳۳) گر به این وحشت دهد گرد جنون سامان ما
 (۲۳۴) از بس گرفته است تحیر عنان ما
 (۲۳۵) داغیم چون سپند، مهرس از بیان ما
 (۲۳۶) بی تو چون شمع ز ضعف تن ما
 (۲۳۷) به طوق فاخته نازد محبت از فن ما
 (۲۳۸) بی ریشه سوخت مزرع آه حزن ما
 (۲۳۹) پر تشنه است حرص قضاوی کمین ما
 (۲۴۰) کوتاه نیست سلسله دود آه ما
 (۲۴۱) پا به نومیدی شکست آزادی دلخواه ما
 (۲۴۲) می خورد خون، نفس اندر دل غم پیشه ما
 (۲۴۳) نخل شمعیم که در شعله دود ریشه ما
 (۲۴۴) داغ گل کرد بهار اثر ناله ما
 (۲۴۵) غنچه سان بی در است خانه ما

غزلیات بیدل

- (۲۴۶) سعی دیر و حرم بهانه ما
 (۲۴۷) به پیری الفت حرص و هوس شد آینه ما
 (۲۴۸) از ما پیام وصل تهی کرد جای ما
 (۲۴۹) فقر نخواست شکوة مفلسی از گدای ما
 (۲۵۰) گر چنین بالد ز طوف دامت اجزای ما
 (۲۵۱) جهان گرفت غبارِ جنون تلاشی ما
 (۲۵۲) چون نقش پا ز عجز نگردید روی ما
 (۲۵۳) کلک مصوّر از چه ننگ، کرد نظر به سوی ما
 (۲۵۴) وصف لب تو گر دمد از گفت‌وگوی ما
 (۲۵۵) شوق تو دامنی زد بر نارسایی ما
 (۲۵۶) بر سنگ زد زمانه ز بس ساز آشنا
 (۲۵۷) در بزمغز سر تندخروش مینا
 (۲۵۸) از این محفل چه امکان است بیرون رفتن مینا
 (۲۵۹) بخت نارسا نگرفت دستم گردن مینا
 (۲۶۰) شفق چو خون حسرت می‌تپد از دیدن مینا
 (۲۶۱) چندان دماغ در اقبالِ جاه مینا
 (۲۶۲) کدامین سینه برون داد راز سینه مینا
 (۲۶۳) مال کار چو بیند سی‌نظر به هوا
 (۲۶۴) تاراجگر کل بود بدستِ این اناها
 (۲۶۵) گر لعل خموش شد اهن‌گنوا
 (۲۶۶) ای به زلفت جوهر آید دل‌بها
 (۲۶۷) ای ز شوخی‌های حسنت، شو پیچ و تاب‌ها
 (۲۶۸) ز بس جوش اثر زد از تب شوق تو تاب‌ها
 (۲۶۹) زهی سودایی شوق تو مذهب‌ها و دین‌ها
 (۲۷۰) ز چشم بی‌نگه بودم خراب‌آبادِ غارت‌ها
 (۲۷۱) غباریم، زحمت‌کش بادها
 (۲۷۲) ای بهار جلوه بس کن کز حجابِ بارها
 (۲۷۳) بس‌که شد حیرت‌پرست جلوه‌ات گلزارها
 (۲۷۴) حیرت دل گر نپردازد به ضبط کارها
 (۲۷۵) سجود خاک راحت گر هوا جوشاند از سرها
 (۲۷۶) زهی نظاره را از جلوه حسن تو زیورها
 (۲۷۷) نگرده همت موجم قفس فرسود گوهرها
 (۲۷۸) بر قماش پوچ هستی تا به کی وسواس‌ها
 (۲۷۹) از پا نشیند ای کاش محمل‌کش هوس‌ها
 (۲۸۰) شرم از خطِ پیشانی ما ریخته شق‌ها
 (۲۸۱) بی‌دماغی با نشاط از بس‌که دارد جنگ‌ها
 (۲۸۲) خواجه ممکن نیست ضبط عمر و حفظ مال‌ها

- (۲۸۳) جنون آنجا که می‌گردد دلیل وحشت دل‌ها
 (۲۸۴) ز برق این تحیر آب شد آینه دل‌ها
 (۲۸۵) ای ز چشم می‌پرست مست حیرت جام‌ها
 (۲۸۶) پیش آن چشم سخنگو، موج می‌در جام‌ها
 (۲۸۷) گفت و گو صد رنگ ناکامی دماند از کام‌ها
 (۲۸۸) ای آینه حسن تمنای تو جان‌ها
 (۲۸۹) در داغ دل نهان بود از رفتگان نشان‌ها
 (۲۹۰) ای گردِ تک‌وپوی سراغ تو نشان‌ها
 (۲۹۱) زنی چون گل به یاد چیدن از شوق تو دامن‌ها
 (۲۹۲) این انجمن عشق است طوفانگر سامان‌ها
 (۲۹۳) ای داغ کمال تو عیان‌ها و نهان‌ها
 (۲۹۴) چیست این باغ و این شکفتن‌ها
 (۲۹۵) چو نایب به هر خاک جبهه‌سودن‌ها
 (۲۹۶) چو شکفتن کس که می‌چیند گل عیش از تپیدن‌ها
 (۲۹۷) چو شمع از حال ره‌نورد نارسیدن‌ها
 (۲۹۸) فلک سرگستگی بیدار شمار آرمیدن‌ها
 (۲۹۹) در فکر حق و بطل زردید عبت خون‌ها
 (۳۰۰) وفاق تخم ثباتی نیست دل و دین‌ها
 (۳۰۱) ای رسته گلزارت ز آن کس دو دین‌ها
 (۳۰۲) ای فدای جلوه مستانهات میخانه‌ها
 (۳۰۳) چیده است لاف خلق به چندین ترانه
 (۳۰۴) ای موج‌زن بهار خیالت ز سینه‌ها
 (۳۰۵) ای آرزوی مهر تو سیلاب کینه‌ها
 (۳۰۶) تعلق بود سیر آهنگ چندین نوحه‌سازی‌ها
 (۳۰۷) باز آب شمشیرت از بهار جوشی‌ها
 (۳۰۸) به ذوق داغ کسی در کنار سوختگی‌ها
 (۳۰۹) سخن شد داغ دل چون شمع از ناقص‌بیانی‌ها
 (۳۱۰) تا چند به هر عیب و هنر طعنه‌زنی‌ها
 (۳۱۱) بود سرمشق درس خامشی باریک‌بینی‌ها
 (۳۱۲) به داغ غربتم واسوخت آخر خودنمایی‌ها
 (۳۱۳) چه فسرده‌گی بلد تو شد که به محفل من و ما بیا
 (۳۱۴) ای گداز دل نفسی اشک شو به دیده بیا
 (۳۱۵) به هر جبین که بود سطری از کتاب حیا
 (۳۱۶) به نمود هستی بی‌اثر، چه نقاب شق کنم از حیا
 (۳۱۷) ما را ز گرد این دشت، عزمی است رو به دریا
 (۳۱۸) آسودگان گوشه دامن بوریا
 (۳۱۹) حرص فرصت‌انتظار و دور رنگ است آسیا



- (۳۲۰) بس که شد از تشنه‌کامی‌های ما نایاب آب
(۳۲۱) بی‌لطف نیست از بس وحشت‌آهنگ است آب
(۳۲۲) تا زند فالِ گهر، بی‌تابی‌آهنگ است آب
(۳۲۳) بی‌کمالی نیست دل از شرم چون می‌گردد آب
(۳۲۴) هرکجا بی‌رویت از چشم برون می‌گردد آب
(۳۲۵) از روانی در تحیر هم اثر می‌دارد آب
(۳۲۶) گر در این بحر اعتباری از هنر می‌دارد آب
(۳۲۷) هرکه به باغ بی‌تو فکندم نظر در آب
(۳۲۸) نشسته‌ایم به یاد تو ز گریه تنگ در آب
(۳۲۹) تو حسن تو هر جا شد نقاب افکن در آب
(۳۳۰) سایه‌ها ز آرد اگر بخت سیاه من در آب
(۳۳۱) بانگ گلشن ز خویشم می‌برد افسون آب
(۳۳۲) در صورت هستی تر آمده است حباب
(۳۳۳) کیست هوای که در سر حباب
(۳۳۴) گذشته تنگ عرقی از مقام حباب
(۳۳۵) پیام داشت انتقال بین حباب
(۳۳۶) بس که دارد برق برف گذشته‌ها شتاب
(۳۳۷) می‌کنم گامی به یاد کسی چشمت شتاب
(۳۳۸) ای منت عرق ز جبینت شتاب
(۳۳۹) تاب زلفت سایه آویزد به طاق آفتاب
(۳۴۰) ای جلوه تو سرشکنی شان آفتاب
(۳۴۱) ای چیده نقش پای تو دکان آفتاب
(۳۴۲) چو شمع تا سحر افسانه می‌شود تب و تاب
(۳۴۳) به روی نسخه هستی که نیست جز تب و تاب
(۳۴۴) به خاک راه که گردید قطره زن مهتاب
(۳۴۵) تا از آن پای نگارین بوسه‌ای کرد انتخاب
(۳۴۶) علمی که خلق یافته بی‌چونش انتخاب
(۳۴۷) ز درد تشنه‌لبی‌ها در این محیط شراب
(۳۴۸) گر شود آن نرگس میگون مقابل با شراب
(۳۴۹) از سر مستی نبود امشب خطایم با شراب
(۳۵۰) بزم ما را نیست غیر از شهرت عنقا شراب
(۳۵۱) ممسک اگر به عرض سخا جوشد از شراب
(۳۵۲) به نیم‌گردش آن چشم فتنه‌رنگ شراب
(۳۵۳) وقت پیری شرم دارید از خضاب
(۳۵۴) می‌دهد دل را نفس آخر به سیل اضطراب

- (۳۵۵) تا نمی دزدد غبار غفلت هستی خطاب
 (۳۵۶) پیوسته است از مژه بر دیده‌ها نقاب
 (۳۵۷) یا حسن گیر صورت آفاق یا نقاب
 (۳۵۸) اگر برافکنی از روی ناز طرفِ نقاب
 (۳۵۹) ببند چشم و خط هر کتاب را دریاب
 (۳۶۰) فال تسلیم زن و شوکت جاهی دریاب
 (۳۶۱) نیام آنکه به جرأت وصف لب، رسد خم و پیچ عنان ادب
 (۳۶۲) همیشه سنگدلانند نامدار طرب
 (۳۶۳) امشب ز ساز مینا گرم است جای مطرب
 (۳۶۴) کیست آدم؟ مفرد کلک دبیرستان رب
 (۳۶۵) ندانم بازم آغوش که خواهد شد دچار امشب
 (۳۶۶) که سر نهند تحت محرم احسان شب
 (۳۶۷) صبحم سینه بال افشانند از دامن شب
 (۳۶۸) طرب بر من بازم خرامد ز سازِ فرصت پیام بر لب
 (۳۶۹) به وصول مقصد افیق، نه دلیل جو، نه عصا طلب
 (۳۷۰) دل از خمار طرب چون کبریا شراب طلب
 (۳۷۱) نگویمت به خطا ساز عصا طلب
 (۳۷۲) فیض حلاوت از دل بی‌کس و کس طلب
 (۳۷۳) چون پسته نیست در غم این پسته پان طلب
 (۳۷۴) از خامشی مهرس و ز گفتار عندل
 (۳۷۵) گر به این گرمی است آه شعله‌زای عنده لب
 (۳۷۶) شب که شد جوش فغانم هم‌نوای عتدلیب

قافیه‌ت

- (۳۷۷) چه دارد این صفات حاجت آیات؟
 (۳۷۸) ای خم مؤگان شکوه نرگس مستانهات
 (۳۷۹) ای هستی از قصر غنا، افکنده در ویرانهات
 (۳۸۰) سر کیست تا برد آرزو به غبار سجده‌کمی‌نی‌ات؟
 (۳۸۱) کار به نقش پا رساند جهدِ سر هوایی‌ات
 (۳۸۲) آینه دل داغ جلا ماند و نفس سوخت
 (۳۸۳) بس که برق یأس، بنیاد من ناکام سوخت
 (۳۸۴) چو لاله بی‌تو ز بس رنگ اعتبارم سوخت
 (۳۸۵) هوس نماند ز بس عشق آن نگارم سوخت
 (۳۸۶) گر همه در سنگ بود آتش، جدایی دید و سوخت
 (۳۸۷) رنگت به چشم لاله بساطِ نظاره سوخت
 (۳۸۸) هر کجا گل کرد، داغی بر دل دیوانه سوخت

غزلیات بیدل

- ۳۸۹ یاد وصلی کردم آغوش من دیوانه سوخت
 ۳۹۰ عشق از خاک من آن روز که وحشت می‌بیخت
 ۳۹۱ بی‌تابی عشق این همه نیرنگ هوس ریخت
 ۳۹۲ آن شعله که در دل شرر عشق و هوس ریخت
 ۳۹۳ شب که حیرت با خیالت طرح قیل و قال ریخت
 ۳۹۴ زان اشک که چون شمع ز چشم تر من ریخت
 ۳۹۵ اشکی از مژگان در این ویرانه شکست و نریخت
 ۳۹۶ شب گریه‌ام به آن همه سامان شکست و ریخت
 ۳۹۷ زاهد که بادش آفت ایمان شکست و ریخت
 ۳۹۸ دی‌ترنگی از شکست ساغر گل کرد و ریخت
 ۳۹۹ هرکجا لعل تو رنگ خنده مستانه ریخت
 ۴۰۰ که طرز خرامت جلوه مستانه ریخت
 ۴۰۱ شوخی باکی که رنگ عیش هرکاشانه ریخت
 ۴۰۲ خود منحص نفس خوبی که با دل نیست پیوندت
 ۴۰۳ با وین گم گشت هرکه خواب شد هم‌بسترت
 ۴۰۴ چه خوش گشت بود آن قدر هوس بلندی منظرت
 ۴۰۵ ای ذوقِ فیض ز خنده انداخته دورت
 ۴۰۶ چه گوید آینه‌ام شب خشن معاشی حیرت
 ۴۰۷ زهی خمخانه حیرت، هم هوس تیرت
 ۴۰۸ نفس را الفت دل پیچ و تاب است
 ۴۰۹ هر سو نگرم، دیده به دیدار ناپ است
 ۴۱۰ در سایه ابرو نگهت مست و خراب است
 ۴۱۱ به گلزاری که حسنت بی‌نقاب است
 ۴۱۲ چشم خرد آینه جام می ناب است
 ۴۱۳ باز گردون در عبیرافشانی زلف شب است
 ۴۱۴ تیره‌بختی چون هجوم آرد، سخن مهر لب است
 ۴۱۵ بس که سودای توأم سر تا به پا زنجیر پاست
 ۴۱۶ چون حبایم الفت و هم بقا زنجیر پاست
 ۴۱۷ سیرابی از این باغ هوس، یأس پرست است
 ۴۱۸ زبان چو کج نفس افتد، جنون بدمست است
 ۴۱۹ از چمن تا انجمن، جوش بهار رحمت است
 ۴۲۰ گل کردن هوس ز دل صاف تهمت است
 ۴۲۱ در خموشی یک‌قلم آوازه جمعیت است
 ۴۲۲ شوق تا گرم عنان نیست، فسردهن برجاست
 ۴۲۳ یارب امشب آن جنون آشوب جان و دل کجاست
 ۴۲۴ فنا مالم و آینه بقا اینجاست
 ۴۲۵ غلغلی صبح ازل از دل عالم برخاست

- (۴۲۶) سوخت دل در محفل تسلیم و از جا برنخواست
(۴۲۷) گرد ز خویش رفتن ما هیچ برنخواست
(۴۲۸) زیر گردون طبع آزادی لوایی برنخواست
(۴۲۹) بی شکست از پرده سازم نوایی برنخواست
(۴۳۰) تنم ز بند لباس تکلف آزاد است
(۴۳۱) کنون که مژده دیدار شوق بنیاد است
(۴۳۲) در آن مقام که عرض جلال معبود است
(۴۳۳) هر چه از مدت هست و بود است
(۴۳۴) کاه طبع من از فطرت بی باک خود است
(۴۳۵) در از او هام غبار آلود است
(۴۳۶) رفتن عمر ز رفتار نفس ها پیداست
(۴۳۷) نیک و بد از بیعت بدانجام سفید است
(۴۳۸) هوس را دست اعتبار است
(۴۳۹) اشک یک لحظه به مؤگان بار است
(۴۴۰) خواب در چشم نفس بر دل محزون بار است
(۴۴۱) زندگی نقد هر روز است
(۴۴۲) رزق خلوت گه اندیشه رهنموی خوار است
(۴۴۳) ز گریه سیری چشم پر آب سوار است
(۴۴۴) ز دهر نقد تو جز پیچ و تاب دوار است
(۴۴۵) به خوان لذت دنیا گزند بسیار است
(۴۴۶) سرکشی ها به مرگ راهبر است
(۴۴۷) عمرها شد عجز طاقت سوی جیم رهبر است
(۴۴۸) نسخه آرام دل در عرض آهی ابتر است
(۴۴۹) خاک غربت کیمیای مردم نیک اختر است
(۴۵۰) دل را گشاد کار ز صد عقده بدتر است
(۴۵۱) دوری منزل از بس که ندامت اثر است
(۴۵۲) خاموشی ام جنون کده شور محشر است
(۴۵۳) شعله بی بال و پر، سجده گر اخگر است
(۴۵۴) قابل نخل ما بری دگر است
(۴۵۵) در تپش آباد دهر، حیرت دل لنگر است
(۴۵۶) وحشت مدعا جنون ثمر است
(۴۵۷) تا نفس باقی است، در دل زنگ کلفت مضمهر است
(۴۵۸) او گفتن ما و تو به هر رنگ ضرور است
(۴۵۹) تو محو خواب و در سیر «کن فکان» باز است
(۴۶۰) ز شور حیرت من گوش عالمی باز است
(۴۶۱) نسیم گل به خموشی ترانه پرداز است
(۴۶۲) دل از بهار خیال تو گلشن راز است



غزلیات بیدل

- ۴۶۳ غفلت از عاقبت عقوبت زاست
 ۴۶۴ نه جاه مایه عصیان، نه مال غفلت زاست
 ۴۶۵ خطِ لعلت غبارِ حیرت افزاست
 ۴۶۶ بیا که آتشِ کیفیتِ هوا تیز است
 ۴۶۷ ز خود رمیدنِ دل بس که شوخی انگیز است
 ۴۶۸ ما را به راه عشق، طلب، رهنما بس است
 ۴۶۹ هستی به رنگِ صبح دلیلِ فنا بس است
 ۴۷۰ بندگی هنگامهٔ عشرت پرستی ها بس است
 ۴۷۱ عشرت موهوم هستی، کلفت دنیا بس است
 ۴۷۲ از حجابِ این قدرم عبرتِ احوال بس است
 ۴۷۳ بی دماغی مژدهٔ پیغامِ محبوبم بس است
 ۴۷۴ سرخطِ درسِ کمال، منتخب دانی بس است
 ۴۷۵ نشسته هستی به دور جامِ پیری نارساست
 ۴۷۶ به با حاه نیز هیچ کس است
 ۴۷۷ در دستانِ نون، رازِ همتِ فاش است
 ۴۷۸ در بهارِ یارِ بر تو نیست سراپا آتش است
 ۴۷۹ بس که سببِ توأم سامانِ اعضا آتش است
 ۴۸۰ آنچه در بر طلبِ رقص است، در دل آتش است
 ۴۸۱ یاد آن جلوه ز شمعِ گداخته اشک گشاست
 ۴۸۲ همتِ زگیر و دارِ جهان، رمیدنِ خوش است
 ۴۸۳ سرمایهٔ عذرِ طلبم از بی بی است
 ۴۸۴ تهمتِ افسردگی بر طینتِ عشق خطاست
 ۴۸۵ نسبتِ اشراف با دونان خطاست
 ۴۸۶ خنده تنها نه همین بر گل و سوسن است
 ۴۸۷ نفسِ بوالهوسان بر دل روشن تیغ است
 ۴۸۸ کامِ همت اگر انباشتهٔ ذوقِ خفاست
 ۴۸۹ صد هنر در پردهٔ دل، فرشِ اقبالِ صفاست
 ۴۹۰ می ای که شوخی رنگش جنونِ افلاک است
 ۴۹۱ حذر ز راهِ محبت که پر خطرناک است
 ۴۹۲ از بس قماشِ دامنِ دلدار نازک است
 ۴۹۳ دل از غبارِ نفس، زخمِ خفته در نمک است
 ۴۹۴ در ندامتِ گلی مقصود به بر نزدیک است
 ۴۹۵ یارِ دور است ز ما تا به نظرِ نزدیک است
 ۴۹۶ دلم چو غنچه در آغوشِ عافیت تنگ است
 ۴۹۷ نه منزل بی نشان، نی جاده تنگ است
 ۴۹۸ دل مضطربِ یأس و نفسِ ناله به چنگ است
 ۴۹۹ بس که این گلشنِ افسرده کدورت رنگ است

- (۵۰۰) ز آهم نخلِ حسرت شعله‌بالاست
(۵۰۱) در وصلم و سیرم به گریبان خیال است
(۵۰۲) آگاهی و افسردگی دل! چه خیال است؟
(۵۰۳) شوخی اندازِ جرأت‌ها ضعیفان را بلاست
(۵۰۴) آمد و رفتِ نفسِ نیرنگ طوفان بلاست
(۵۰۵) الفتِ تن باعثِ فکرِ پریشان دل است
(۵۰۶) داغ اگر حلقه زند، ساغر صهبای دل است
(۵۰۷) صبح این بادیه آشوبِ تپش‌های دل است
(۵۰۸) بس که سازِ این بساطِ آشفته‌گی‌های دل است
(۵۰۹) صفحه دل، بی‌خط زخم تو فردی باطل است
(۵۱۰) عالم ایجاد عشرتخانه جزو و کل است
(۵۱۱) بس که دشت از نقش پای لیلی ما پر گل است
(۵۱۲) بندِ بیداری است که در بندِ گریبان گل است
(۵۱۳) چشم بیدارِ غرب، مایه سامان گل است
(۵۱۴) احتیاجی به مزارِ سیه و گل شامل است
(۵۱۵) اگر می‌نشد جسمت کدام است؟
(۵۱۶) چشمی که ندارد سوری، سیه دام است
(۵۱۷) عمری است به حیرتِ نفسِ سوخته رام است
(۵۱۸) خیالی سدّ راه عبرت ماست
(۵۱۹) ستم‌شریک من یأس‌خو شوم است
(۵۲۰) چون سایه بس که کلفتِ غفلت است
(۵۲۱) شعله‌ها در گرم‌جوشی، داغ آد سرد ماست
(۵۲۲) شوکت شاه‌ام از فیضِ جنون در قدم است
(۵۲۳) در سیرگاه امر، تحیرِ مقدم است
(۵۲۴) طوق چون فاخته شیرازه‌مشتی پر ماست
(۵۲۵) در خیال‌آبادِ راحت آگهی نامحرم است
(۵۲۶) بس که بی‌قدری دلیلِ دستگاه عالم است
(۵۲۷) سایه دستی اگر ضامن احوال ماست
(۵۲۸) زندگی سدّ ره جولان ماست
(۵۲۹) ای غرّه اقبال سرانجام تو شوم است
(۵۳۰) نفس محرّکِ جسم به غم فسرده ماست
(۵۳۱) این انجمن چو شمع میندار جای ماست
(۵۳۲) طبعی که امیدش اثر آماده بیم است
(۵۳۳) امروز که امید به کوی تو مقیم است
(۵۳۴) ای کعبه جو یقینی اگر کار بستن است
(۵۳۵) راحت جاوید عشاق از فضولی رستن است
(۵۳۶) دوری از اسبابِ ما و من به حق پیوستن است

غزلیات بیدل

- (۵۳۷) زندگی را شغل پرواز فنا جزو تن است
(۵۳۸) فکر تدبیر سلامت، خون راحت خوردن است
(۵۳۹) می‌رویم از خویش و حسرت گرم اشک افشاندن است
(۵۴۰) فردوس دل، اسیر خیال تو بودن است
(۵۴۱) پیوستگی به حق، ز دو عالم بریدن است
(۵۴۲) نی نقش چین، نه حسن فرنگ آفریدن است
(۵۴۳) در جهان عجز، طاقت پیشگی گردن زن است
(۵۴۴) زندگانی در جگر خار است و در پا سوزن است
(۵۴۵) تا تبسم با لب گلشن فریبت آشناست
(۵۴۶) خنده‌ام صبحی به صد چاک گریبان آشناست
(۵۴۷) عجز بینش با تعلق‌های امکان آشناست
(۵۴۸) چون حباب آینه ما از خموشی روشن است
(۵۴۹) هر که تمهید اسباب فناست
(۵۵۰) فضل وادی امکان پر از غبار فناست
(۵۵۱) طربان من دل، تمهید آهنگ فناست
(۵۵۲) زین دایره‌های سنگین مسکن است
(۵۵۳) بزم گداز صبحی ز از گرد بی تاب من است
(۵۵۴) بحر رازم، سحر تاب زکر گرداب من است
(۵۵۵) درخور غفلت‌نگاهی من و من است
(۵۵۶) شوق دیدارم و در چشم کس راه من است
(۵۵۷) خودگذازی نم کیفیت صفا من است
(۵۵۸) زلف آشفته سری موج دریا من است
(۵۵۹) بس که آفت ما ضعیفان را حسار آهن است
(۵۶۰) دارم ز نفس ناله که جلاد من این است
(۵۶۱) خامش‌نفسم، شوخی آهنگ من این است
(۵۶۲) نیک و بد این مرحله خاکش به کمین است
(۵۶۳) تپیدن دل عشاق، محو کسوت آه است
(۵۶۴) آفت سر و برگ هوس آرایی جاه است
(۵۶۵) دل را ز نگه دام هوس بر سر راه است
(۵۶۶) ز غصه چاره ندارد دلی که آگاه است
(۵۶۷) سیر بهار این باغ از ما تمیز خواه است
(۵۶۸) عرق فشانی شبنم در این حدیقه گواه است
(۵۶۹) گوهر دل ز سخن رنگ صفا باخته است
(۵۷۰) نه عشق سوخته و نی هوس گداخته است
(۵۷۱) هرکجا آتشی از وحشتم افروخته است
(۵۷۲) اوج جاه آثارش از اجزای مهمل ریخته است
(۵۷۳) به دست و تیغ کسی خون من حنابسته است

- (۵۷۴) چنین که نیک و بد ما به عجز وابسته است
 (۵۷۵) الفبِ دل عمرها شد دست و پایم بسته است
 (۵۷۶) گلدسته نزاکتِ حسنت که بسته است؟
 (۵۷۷) دل در قدم آبله پایان که شکسته است؟
 (۵۷۸) بر روی ما چو صبح نه رنگی شکسته است
 (۵۷۹) عجز ما چندین غبار از هر کمین برداشته است
 (۵۸۰) سخت جانی از من محزون که باور داشته است؟
 (۵۸۱) جایی که مرگ شهرت انجام داشته است
 (۵۸۲) صابِ خُلق حسن، گل‌ها به دامن داشته است
 (۵۸۳) دیباد امروز در صحرا قیامت کاشته است
 (۵۸۴) چون شمع اگر خلق پس و پیش گذشته است
 (۵۸۵) دوستانِ ظالمی به حالِ نامردم رفته است
 (۵۸۶) پیرِ حق از این دردِ نان مقدم رفته است
 (۵۸۷) گر به سیرِ زمین با گشتِ گلشن رفته است
 (۵۸۸) در گلستان که در عجز ما افتاده است
 (۵۸۹) آرزوی دل پر از اشتیاق از بیم ما افتاده است
 (۵۹۰) زندگانی از نفسِ ستیغین شده است
 (۵۹۱) دل از ندامت هستی گذر داده است
 (۵۹۲) مرا به آبله پا چه مشکل داده است
 (۵۹۳) نه دیر مانع و نه کعبه حایل داده است
 (۵۹۴) بس که حرف مدعا نازک رقم افتاده است
 (۵۹۵) گذارِ امن در این انجمن کم افتاده است
 (۵۹۶) فسون و هم چه مقدار رهن افتاده است
 (۵۹۷) دل عمرهاست آینه ترتیب داده است
 (۵۹۸) دل به باد جلوه‌ای، طاقت به غارت داده است
 (۵۹۹) در بهار گریه، عیش بیدلان آماده است
 (۶۰۰) برگِ عیش من به ساز بیخودی آماده است
 (۶۰۱) چشم وا کن، حسن نیرنگ قدم بی پرده است
 (۶۰۲) خامشی در پرده سامان تکلم کرده است
 (۶۰۳) پیری‌ام پیغامی از رمزِ سجود آورده است
 (۶۰۴) ناله ما شکوه‌ها امشب به بر آورده است
 (۶۰۵) بعد مرگم شامِ نومیدی سحر آورده است
 (۶۰۶) هم در ایجاد شکستی به دلم پا زده است
 (۶۰۷) سرِ هرکس ز گلی پر زده است
 (۶۰۸) موجِ هر جا در جمعیتِ گوهر زده است
 (۶۰۹) جایی که نه فلک ز حیا سرفکنده است
 (۶۱۰) شورِ استغنائی عشق از حسرت دل بوده است

غزلیات بیدل

- (۶۱۱) همچو شبنم، ادب آینه زدودن بوده است
 (۶۱۲) رنگ خون گلجوش زخم تیغ گلچین بوده است
 (۶۱۳) سرنوشت روی جانان، خط مشکین بوده است
 (۶۱۴) در جنونم موی سر سامان راحت چیده است
 (۶۱۵) تا ز آغوش وداعت، داغ حیرت چیده است
 (۶۱۶) هرکجا دستت برون از آستین گردیده است
 (۶۱۷) واژگونی بس که با وضع قرین گردیده است
 (۶۱۸) تا حیرت خرام تو سامان دیده است
 (۶۱۹) بازم به دل نوید صفایی رسیده است
 (۶۲۰) عالمی را بی زبانی های من پوشیده است
 (۶۲۱) صبح هستی نیست، نیرنگ هوس بالیده است
 (۶۲۲) جنس ما با این کساد، قیمتی فهمیده است
 (۶۲۳) ای که دنیا و جلالش دیده ای، خمیازه است
 (۶۲۴) ز سال و ماه فرصت کارت منزّه است
 (۶۲۵) چون آرام جسم دردناکم ناله است
 (۶۲۶) تا وقت که در دشت است آفت به هر سو هاله است
 (۶۲۷) دل بدست آید ز بدن طرب پیمانه است
 (۶۲۸) بس که در دشت خوابی چون پیمانه است
 (۶۲۹) ز بس به خلوت جسمت بار آینه است
 (۶۳۰) در آن بساط که دجای آینه است
 (۶۳۱) ما و من شور گرفتاری است
 (۶۳۲) باز درس خاشاکم، سطر شعاع خوانی است
 (۶۳۳) قید الفت هستی، وحشت آشیانی است
 (۶۳۴) لاف ما و من یکسر، دعوی خدایی است
 (۶۳۵) غنچه در فکر دهانت گوشه گیر خسته ای است
 (۶۳۶) نه ما را صراحی، نه پیمانه ای است
 (۶۳۷) حیرت دمیده ام، گل داغم بهانه ای است
 (۶۳۸) به محفلی که دل آینه رضاطلبی است
 (۶۳۹) ادب نه کسب عبادت، نه سعی حق طلبی است
 (۶۴۰) زین دو شرر داغ دل، هستی ما عبرتی است
 (۶۴۱) ساز تو کمین نغمه بیداد شکستی است
 (۶۴۲) عشرت فروز انجمن هستی ام حیاست
 (۶۴۳) ای عدم پرورده! لاف هستی ات جای حیاست
 (۶۴۴) بی قراری های چرخ از دست کج رفتاری است
 (۶۴۵) لوح هستی یک قلم از نقش قدرت عاری است
 (۶۴۶) تا به مطلوب رسیدن کاری است
 (۶۴۷) در این گلشن دو روزت خنده کاری است

- (۶۴۸) حضور کلبه فقر از تکلفات بری است
 (۶۴۹) فکر آزادی به این عاجز سرشتی‌ها تری است
 (۶۵۰) در گلستانی که دل را با اشاراتش سری است
 (۶۵۱) خودنمایی‌ها کثافت‌جوهری است
 (۶۵۲) به زخم هستی اگر شرم بخیه‌پردازی است
 (۶۵۳) در پیچ و تاب گیسو، تا شانه را عروسی است
 (۶۵۴) امروز دور صحبت، وقف ستم‌ایاگی است
 (۶۵۵) دل را به خیال خط او سیر فرنگی است
 (۶۵۶) صفای حال ما مغشوش زنگی است
 (۶۵۷) میان ز جنس اثرهای این و آن خالی است
 (۶۵۸) به جاست شکوه ما تا ره فغان خالی است
 (۶۵۹) حاره در سر در محبت جلی است
 (۶۶۰) بی‌کدورت نیست هرجا محرمی یا غافلی است
 (۶۶۱) بندگی با محبت خاص حضور آدمی است
 (۶۶۲) زندگی شادی کن می‌است
 (۶۶۳) وضع خطوط بین از قلم بهمی است
 (۶۶۴) نیازنامه ما عرض مجدد روانی است
 (۶۶۵) چون سحر طومار چه از بهانه‌ها کردنی است
 (۶۶۶) بر تپیدن‌های دل هم دیده‌ای و ندیده‌ای است
 (۶۶۷) خلق را بر سر هر لقمه ز بس ترشکن است
 (۶۶۸) با کمال بی‌نقابی پرده‌دارم شیونی است
 (۶۶۹) سرو چمن دل، الف شعله آهی است
 (۶۷۰) خاک نمیم ما را کی فکر عز و جاهی است
 (۶۷۱) عنقاسراغم، از اثرم وهم و ظن تهی است
 (۶۷۲) بی‌ساز انفعال سراپای من تهی است
 (۶۷۳) ز خویش مگذر اگر جوهرت شناسایی است
 (۶۷۴) برگ طریح عشرت بی‌برگ و نوایی است
 (۶۷۵) در ربط خلق یکسر ناموس کبریایی است
 (۶۷۶) هر چند درین گلشن، هر سو گل خودرویی است
 (۶۷۷) گر آینده‌ات محرم زشتی و نکویی است
 (۶۷۸) هستی چو سحر عهد به پرواز فنا بست
 (۶۷۹) بر کمر تا بهله آن ترک نزاکت مست بست
 (۶۸۰) نقاش ازل تا کمر موکمران بست
 (۶۸۱) همت چه بفرزاد از شرم فقر ما دست
 (۶۸۲) بی‌محابا بر من مجنون می‌فشان پشت دست
 (۶۸۳) خم مکن در عرض حاجت تا توانی پشت دست
 (۶۸۴) اجابتی ندیدم از دعای کس به دو دست

غزلیات بیدل

- (۶۸۵) توان به صبر نمودن دل شکسته درست
(۶۸۶) تا غبار خط بر آن حسن صفا پیرا نشست
(۶۸۷) عاقبت چون شعله خاکستر به فرق ما نشست
(۶۸۸) تا به کی خواهی ز لاف فخر بر سرها نشست
(۶۸۹) جوش حرص از یاس من آخر ز تاب و تب نشست
(۶۹۰) در تماشایی که باید صد مژه بالا شکست
(۶۹۱) تا ز مستی غنچه بر فرق چمن مینا شکست
(۶۹۲) در چمن گر طرف دامانت صبا خواهد شکست
(۶۹۳) چون حبایم شیشه دل هرکجا خواهد شکست
(۶۹۴) بی تو در هر جا دل صبر آزما خواهد شکست
(۶۹۵) ناتوانی گر چنین اعضای ما خواهد شکست
(۶۹۶) شیخ تا عزم بر نماز شکست
(۶۹۷) مری به فتنه صد انجمن نگاه شکست
(۶۹۸) شادی که جهان، گرد جنون نظر اوست
(۶۹۹) گرمی که از قد خم گشته ما چنگ اوست
(۷۰۰) به نایم چمن پرورده نیرنگ اوست
(۷۰۱) قصرت که علم تحقیق نام اوست
(۷۰۲) شهید خورشید حمزه غم همدم اوست
(۷۰۳) غزال امن که آلات ما میهم اوست
(۷۰۴) کو خلوت و چه سخن، آثار جا اوست
(۷۰۵) عالم طلسم وحشت چمن اوست
(۷۰۶) بس که راز عجز ما بالید پنجه زیر پوست
(۷۰۷) بس که دارم غنچه شوق تو پنجه زیر پوست
(۷۰۸) نیست ایمن از بلا هرکس به فکر چمن اوست
(۷۰۹) از میانش مو به موی ناتوانان جست و جوست
(۷۱۰) بس که مستان را به قدر می کشی ها آبروست
(۷۱۱) سعی ناپیدا و حسرت ها دویدن آرزوست
(۷۱۲) تا ز جنس تب و تاب نفس آثاری هست
(۷۱۳) ادب اظهارم و با وصل توام کاری هست
(۷۱۴) بی توام جای نکه، جنبش مژگانی هست
(۷۱۵) غم فراق چه و حسرت وصال تو چیست
(۷۱۶) سرو بهار جلوه قد دلستان کیست
(۷۱۷) وحشی صحرای حسن، نرگس فتان کیست
(۷۱۸) موج جنون می زند، اشک پریشان کیست
(۷۱۹) ای صبح گرد ناز تو از کاروان کیست
(۷۲۰) دل گرم من آتشیخانه کیست
(۷۲۱) سرشکم نسخه دیوانه کیست

- (۷۲۲) تو مست و هم و در این بزم، بوی صهبا نیست
(۷۲۳) قانونِ ادب پرده در صوت و صدا نیست
(۷۲۴) بیا که هیچ بهاری به حسرت ما نیست
(۷۲۵) بی رخت در چشمه آینه خاک است، آب نیست
(۷۲۶) برگ و سازم جز هجوم گریه بی تاب نیست
(۷۲۷) بر چهره آثار جهان رنگ سبب نیست
(۷۲۸) جز خونِ دل ز نقد سلامت به دست نیست
(۷۲۹) هیچ کس چون من درین حرمان سرا ناشاد نیست
(۷۳۰) بر ادب، بنیاد هستی عافیت در بار نیست
(۷۳۱) هر طریق رفتن از خود رهبری در کار نیست
(۷۳۲) مست عرفان را شراب دیگری در کار نیست
(۷۳۳) عشق بخار است، با تدبیر عقلش کار نیست
(۷۳۴) رنگ عجز نیک با وضع خموشم کار نیست
(۷۳۵) دیدن حجب نگاهان را به مژگان کار نیست
(۷۳۶) عمری است چشم ز نم اشک اثر نیست
(۷۳۷) سرمزل تبی قد جاد از نیست
(۷۳۸) زین عبارات جبرن، توفیق به ناموس نیست
(۷۳۹) صنعت نیرنگِ دل بر فطرت در فاش نیست
(۷۴۰) عاشقی مقدور هر عیاش نیست
(۷۴۱) در گلشنِ هوس که سراغ نسیم نیست
(۷۴۲) برق با شوقم شراری بیش نیست
(۷۴۳) بزم تصوّر تو کدورتِ ایام نیست
(۷۴۴) وضع ترتیب ادب در عرصه گاه لاف نیست
(۷۴۵) آستان عشق جولانگاه هر بی باک نیست
(۷۴۶) حایلِ عزم نفس، گردِ ره و فرسنگ نیست
(۷۴۷) چو صبحم دماغ می آشام نیست
(۷۴۸) تعین جز افسونِ اوهام نیست
(۷۴۹) پُر بی کسم، امروز کسی را خبرم نیست
(۷۵۰) دیده ای را که به نظاره دل محرم نیست
(۷۵۱) جای آرام به وحشتکده عالم نیست
(۷۵۲) عزّت و خواری دهر آن همه دور از هم نیست
(۷۵۳) هماسراغم و زیر فلک، مگس هم نیست
(۷۵۴) پیش چشمی که نور عرفان نیست
(۷۵۵) مقیدان وفا را ز دل رمیدن نیست
(۷۵۶) کتاب عافیتی، قیل و قال باب تو نیست
(۷۵۷) جهان قلمرو طوفان اعتبار تو نیست
(۷۵۸) در خیال مزین، فهم خویش ساز تو نیست

غزلیات بیدل

- (۷۵۹) تویی که غیرِ دلت هیچ جا مقام تو نیست
(۷۶۰) تو آفتاب و جهان جز به جست و جوی تو نیست
(۷۶۱) ناله‌ها داریم و کس زین انجمن آگاه نیست
(۷۶۲) راحت کجاست گر دلت از خویش رسته نیست
(۷۶۳) مبتذلِ صبح و شام، تازگی آرنده نیست
(۷۶۴) رنگم در این چمن به هوس پر زنده نیست
(۷۶۵) با دل تنگ است کار اینجا ز حرمان چاره نیست
(۷۶۶) خطِ خوبان هم حریف طبع و حشمت پیشه نیست
(۷۶۷) خواجه تا کی باید این بنیادِ رسوایی که نیست
(۷۶۸) ز انقلاب جسم، دل بر سازِ وحشت هاله نیست
(۷۶۹) آزادگی غبارِ در و بام خانه نیست
(۷۷۰) این زمان یک طالبِ مستی در این میخانه نیست
(۷۷۱) معشوق من ازل، اندیشه بیگانه نیست
(۷۷۲) هوس جز یأس، غمخوار من دیوانه نیست
(۷۷۳) صاف جان را غمی از خارِ کینه نیست
(۷۷۴) نور من در کسوی کینه نیست
(۷۷۵) طاسِ درد، میاری نیست
(۷۷۶) از ره و منزلت حق، سر دوری نیست
(۷۷۷) فریاد که در عالم تحقیرم نیست
(۷۷۸) جرأتِ سؤالِ شرم به کس که جواب داشت
(۷۷۹) زان خوشه که میناگری نمی‌داشت
(۷۸۰) حسرتِ عمری به امیدِ ندامت نداشت
(۷۸۱) جز خموشی هر که دل بر ناله و فریاد داشت
(۷۸۲) برقِ آفت، لمعه در بی‌ضبطی اسرار داشت
(۷۸۳) شب که شورِ بلبل ما ریشه در گلزار داشت
(۷۸۴) نیستی تا علمِ همتِ عنقا برداشت
(۷۸۵) سعیِ جاهِ آرزوی خاک‌شدن در سر داشت
(۷۸۶) ز بس که معنیِ مکتوبِ عشقِ پیچش داشت
(۷۸۷) تا جنونِ نقدِ بهارِ عشرتم در چنگ داشت
(۷۸۸) تا ز حسن او گلستانِ تماشا رنگ داشت
(۷۸۹) دوش در راه خیالت، عجزِ شوقِ آهنگ داشت
(۷۹۰) در وادی که قدرتِ عجزم کمال داشت
(۷۹۱) اندیشه در نزاکتِ معنی کمال داشت
(۷۹۲) هرجا دلی تبیینِ شوقی خیال داشت
(۷۹۳) سادگی دل را اسیرِ فکرهای خام داشت
(۷۹۴) شب که جوشِ حسرتی زان نرگس خودکام داشت
(۷۹۵) شب که طاووس مرا شوق تو بال‌افشان داشت

- (۷۹۶) وهم هستی هیچ کس را از نپیدن و نداشت
(۷۹۷) هر که را دستی ز همت بود، جز بر دل نداشت
(۷۹۸) زندگانی است که جز مرگ سرانجام نداشت
(۷۹۹) امشب که به دل حسرت دیدار کمین داشت
(۸۰۰) چه سحر بود که دوشم دل آرزوی تو داشت
(۸۰۱) آغاز نگاهم به قیامت نظری داشت
(۸۰۲) گر جنونم هوس قطع منازل می داشت
(۸۰۳) تو از آن خلوت یکتا چه خبر خواهی داشت
(۸۰۴) گر فتاری که سر در راه آن یکتا گذاشت
(۸۰۵) آن در چمن رسید و قدم بر هوا گذاشت
(۸۰۶) یاس مجنون آخر از پیچ و خم سودا گذاشت
(۸۰۷) تا عرفان از چمن آن شوخ بی پروا گذاشت
(۸۰۸) در طاعت شایسته چه جنون ها گذاشت
(۸۰۹) چنین که در، تا آن گرا شتاب گذاشت
(۸۱۰) پرفشان رین گنگ می باید گذاشت
(۸۱۱) وحشتی زین بزم من شوم به خاطر درگذشت
(۸۱۲) همت از هر دو جهان هست و نداشت دل درگذشت
(۸۱۳) شب به یاد آن لب سوسن گذاشت
(۸۱۴) همت من از نشان جاه چو ناله گذاشت
(۸۱۵) به فکر دل، لبم از ربط قیل و قال گذاشت
(۸۱۶) دوش از نظر خیال تو دامن فشان گذاشت
(۸۱۷) یک شبم در دل نسیم یاد آن گیسو گذاشت
(۸۱۸) نه همین سبزه از خطش تر گشت
(۸۱۹) ز فقر ما به شهادت شد آشنا انگشت
(۸۲۰) بی روی تو مژگان چه نگارد به سرانگشت
(۸۲۱) دی حرف خرامش به لبم بال گشا رفت
(۸۲۲) سعی روزی داشتم، آخر ندامت پیش رفت
(۸۲۳) شب هجوم جلوه او در خیالم جا گرفت
(۸۲۴) قامتش سامان شوخی از نگاه ما گرفت
(۸۲۵) ز آتش رخسار که ساغر گرفت
(۸۲۶) بعد از این باید سراغ من ز خاموشی گرفت
(۸۲۷) دل ماند بی حس و غمت افشاند بال رفت
(۸۲۸) صبح از دل چاک که درین باغ سخن رفت
(۸۲۹) فغان که فرصت دامن تلاش چیدن رفت
(۸۳۰) از این بساط کسی داغ آرمیدن رفت
(۸۳۱) آخر سیاهی از سر داغم به در نرفت
(۸۳۲) عمر گذشته بر مژه ام اشک بست و رفت

غزلیات بیدل

- (۸۳۳) هرکه آمد سیرِ یاسی زین گلستان کرد و رفت
 (۸۳۴) باز وحشی جلوه‌ای در دیده جولان کرد و رفت
 (۸۳۵) زین من و ما زندگی سیرِ فنایی کرد و رفت
 (۸۳۶) هرکس اینجا یک‌دو دم دکان بسمل چید و رفت
 (۸۳۷) رنگ گلش بهار خط از دور دید و رفت
 (۸۳۸) دی به شب‌نم‌گریه ما نوگلی خندید و رفت
 (۸۳۹) به حیرتم چه فسون داشت بزم نیرنگت
 (۸۴۰) که شود به وادی مدعا، بلد تسلی منزلت
 (۸۴۱) زهی مخموری عالم، گلی از حسرت جامت
 (۸۴۲) باز با طرزِ تکلف آشنا می‌بینمت
 (۸۴۳) جهان در سرمه خوابید از خیالِ چشم فتانت
 (۸۴۴) نسزد به وضع فسرده‌گی، ز بهار دل مژه‌بستنت
 (۸۴۵) او نشان چون بوی گل، بیرنگی از پیراهنت
 (۸۴۶) ز من چمن‌سازِ صبح فطرت، تبسم لعل مهرجویت
 (۸۴۷) همه کج می‌دیده محمل، به جناب کبریایت

قافیه ث

- (۸۴۸) ره مقصدی که هم است و نیست، به خیال می‌سپری عبث
 (۸۴۹) بی‌مغزی و داری بسن سوخته دل بحث
 (۸۵۰) خواری است به هر کجی بس تراستروان بحث
 (۸۵۱) تأمل عارفان چه دارد به کلاه جهان ادا
 (۸۵۲) نتوان بُرد ز آینه ما زنگ حدیث

قافیه ج

- (۸۵۳) تا ز پیدایی به گوشت خواند افسون احتیاج
 (۸۵۴) در لاف حلقه‌ریا مزن به ترانه‌های سنان کج
 (۸۵۵) عمری است سرشکی نزد از دیده تر موج
 (۸۵۶) عمری است که در حسرت آن لعلِ گهرموج
 (۸۵۷) مباد چشمه شوق مرا فسرده موج
 (۸۵۸) به عبرت آب شو ای غافل از خمیدن موج

قافیه چ

- (۸۵۹) از بس که خورده‌ام به خم زلف یار پیچ